

علل عدم قیام امام علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یدالله حاجی زاده^۱

چکیده

امام علی علیه السلام به عنوان جانشین منصوص رسول خدا پس از روی کار آمدن ابوبکر، به رغم همه اعتراضاتی که در این زمینه داشت، دست به قیام مسلحانه نزد و صبر کرد. آیا آن حضرت از همان ابتدا قصد قیام نداشت و رسول خدا ایشان را در هر حال مأمور به صبر کرده بود، یا آن حضرت با ارزیابی شرایط، به این نتیجه رسیده بود که اکنون وقت قیام مسلحانه نیست؟ این پژوهش با بررسی منابع متقدم تاریخی و حدیثی به ویژه نهج البلاغه و با بهره گیری از روش توصیفی و تحلیلی نشان داده است که هر چند رسول خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام را مأمور به صبر کرده بود، اما به طور مطلق آن حضرت را از قیام باز نداشته بود. در حقیقت امام علی علیه السلام مأمور بود در صورت داشتن قدرت و بدون اینکه خطری اسلام را تهدید کند، قیام کرده و حق خویش را پس بگیرد؛ اما وضع خاص جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نبود مقبولیت مردمی، نداشتن حامیان جدی و کافی و خطرات گوناگونی که جامعه نوپای اسلامی را تهدید می کرد، امام علیه السلام را از قیام بازداشته بود.

کلیدواژه‌ها: ارتداد، امام علی علیه السلام، پیامبران دروغین، جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

۱. استادیار گروه تاریخ و تمدن پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. Y.hajizadeh@isca.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۰۱/۰۸/۲۰

تاریخ دریافت: ۰۱/۰۶/۱۳

درآمد

به‌رغم همه دستورها و سفارش‌های رسول خدا درباره جانشینی امام علی علیه السلام، پس از رحلت آن حضرت، به عللی که مجال طرحش در اینجا نیست، خواسته آن حضرت نادیده گرفته شد (نک. تاری، ۱۳۸۳: ۲۲-۳۷) و در سقیفه بنی‌ساعده، ابوبکر بر اساس انتخابی عجولانه (یعقوبی، بی‌تا: ۱۵۸/۲؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳/۲۰۳-۲۰۶) و انحصارطلبانه (نهج‌البلاغه، بی‌تا: ۲۳۱) امر خلافت را عهده‌دار شد. حضرت علی علیه السلام با وجود همه گلایه‌هایی که از نادیده گرفته شدن حق خویش داشت (نهج‌البلاغه، بی‌تا: ۲۰۹، ۱۰۲؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۵۴؛ همو، ۱۴۲۹: ۴۳۷)، به گونه‌ای که حتی برای بیان آن گلایه‌ها در مراحل متهم به حرص بر خلافت شده بود (نهج‌البلاغه، بی‌تا: ۲۴۶)، از درافتادن با حکومت خودداری کرد. سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه چرا آن حضرت به منظور بازگرداندن حق خویش دست به قیام مسلحانه نزده است؟ آیا آن حضرت همان گونه که در برخی از روایات آمده، بر اساس دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور به صبر بود؟ یا عامل دیگری آن حضرت را از قیام بازداشته است؟ اینکه بیان شد عامل دیگری آن حضرت را از قیام بازداشته، بدان جهت است که در خطبه سوم نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره دارد که پس از رحلت رسول خدا در اندیشه قیام بود، ولی پاره‌ای از مسائل سبب شد تا امام علیه السلام سرانجام به این اندیشه برسد که صبر بهتر است (همان، ۴۸). بنابراین این سؤال مطرح می‌شود اگر رسول خدا آن حضرت را به صبر امر کرده باشد، اندیشه قیام به چه معناست؟ از طرفی اگر اندیشه قیام درست است، مأموریت به صبر چه می‌شود؟

فرضیه پژوهش این است که روایات مربوط به صبر نادرست نیست. در درستی خطبه‌ای هم که از تأمل و اندیشه قیام حکایت دارد نیز نمی‌توان تردید کرد؛ چرا که شواهد دیگری نیز این تأمل و اندیشه را تأیید می‌کند. بنابراین جمع بین این دو، با رویکردی درون مذهبی، این است که امام علی علیه السلام مأمور بود تا در صورت وجود حامیان کافی و بدون آسیب به اسلام نوپا، حکومت را از دست ابوبکر گرفته و خود آن را قبضه کند و در غیر این صورت صبر کند.

پیشینه پژوهش

تاکنون درباره عوامل عدم قیام و به تعبیر برخی سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و روی کار آمدن ابوبکر، مقاله‌ای روشمند و کامل تألیف نشده‌است. در این خصوص مطالب پراکنده‌ای که عمدتاً در پاسخ به چرایی سکوت امام علی علیه السلام مطرح شده‌اند، در برخی از سایت‌های اینترنتی و یا در برخی از کتاب‌ها و مقالات وجود دارد. در جلد سوم دانشنامه امیرالمؤمنین علیه السلام ذیل عنوان «انگیزه‌های بیعت امام پس از خودداری»، هر چند عنوان بحث، «انگیزه‌های بیعت امام با ابوبکر» است، اما ذیل مواردی چون «بیم اختلاف»، «بیم ارتداد»، «بی‌یاور بودن» و «اجبار»، روایاتی به صورت مواد خام ذکر شده که برخی از آنها به علل عدم قیام امام علی علیه السلام ارتباط دارند (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۲: ش:

۸۱-۷۴/۳). در این خصوص مقاله‌ای نیز توسط خاتمی (۱۳۷۶-۱۳۷۷ش: ۳۱-۳۷) با عنوان «امام علی علیه السلام و بیست و پنج سال سکوت» به چاپ رسیده است. در بخش‌هایی از این مقاله هفت صفحه‌ای، نویسنده به طور مختصر به علل سکوت امام علی علیه السلام پرداخته و عدم وجود یاور و شرایط حساس جامعه را از مهم‌ترین عوامل سکوت آن حضرت برشمرده است. مقاله بسیار مختصر دیگری توسط انصاری مقدم (۱۳۷۹ش: ۳۰-۳۱) با عنوان «علل سکوت علی علیه السلام» به چاپ رسیده که نویسنده دو عامل «حفظ اسلام» و «اتحاد اسلامی» را از دلایل عدم قیام امیرالمؤمنین علیه السلام برشمرده است.

عوامل دخیل در تصمیم امیرالمؤمنین علیه السلام

با رحلت رسول خدا و تصاحب خلافت توسط ابوبکر، امام علی علیه السلام به‌رغم اعتراضات و گلایه‌های خویش (نک. نهج البلاغه، بی‌تا: ۲۰۹؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۵۴؛ همو، ۱۴۲۹: ۴۳۷)، هرگز دست به قیام نزد و رفتاری مسالمت‌جویانه و خیرخواهانه با رقبای خویش در پیش گرفت. چرا امام علی علیه السلام چنین تصمیمی گرفته است و این‌گونه عمل کرده است؟ چرا که از یک طرف روایاتی هست که نشان می‌دهد پیامبر اکرم ﷺ از حوادث آینده به امام علی علیه السلام خبر داده و آن حضرت را مأمور به صبر کرده است و از طرفی در سخنان امام علی علیه السلام اندیشه قیام و بعد هم انصراف از آن وجود دارد. در ادامه تلاش می‌شود عوامل دخیل در تصمیم امام علی علیه السلام با نگاه درون مذهبی مورد بررسی قرار گیرند.

۱. امر رسول خدا ﷺ

یکی از عوامل عدم قیام امیرالمؤمنین علیه السلام، دستور رسول خدا بود. پیامبر اکرم ﷺ ضمن اینکه به امام علی علیه السلام خبر داده که پس از وی مورد ظلم قرار خواهد گرفت و مردم پیمان خویش را با وی نادیده خواهند گرفت (صدوق، ۱۴۱۴: ۱۰۴؛ همو، ۱۴۰۴: ۳۰۳/۱؛ شوشتری، ۱۳۷۶: ۱۳۷/۵؛ ۲۹۳/۵). امام علی علیه السلام را مأمور به صبر کرده است (سید رضی، ۱۴۰۶: ۷۳). این دستورات و این مأموریت چه بوده است؟ آیا رسول خدا، امام علی علیه السلام را به طور مطلق از قیام بازداشته است و یا تصمیم نهایی را به خود امام علی علیه السلام واگذار کرده است؟ به منظور پاسخ به این سؤال می‌بایست نصوص و شواهد تاریخی را مرور کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در برخی از سخنان خویش، سر بسته از عهد و پیمان رسول خدا با خویش سخن گفته است. در اخبار الموفقیات نوشته زبیر بن بکار (متوفای ۲۵۶، ۱۴۱۶: ۵۷۸) آمده است که پس از بیعت با ابوبکر، ابوسفیان نزد علی علیه السلام آمد و خواستار بیعت با ایشان شد، ولی علی علیه السلام با بی‌اعتنایی خواسته او را رد کرد و به عهده‌ی که رسول خدا با وی داشته اشاره کرد. شیخ مفید (متوفای ۴۱۳، ۱۴۱۳: ۲۲۴) نیز به گفتگوی عبدالرحمن بن ابی لیلی و علی علیه السلام اشاره کرده که در آن، امام علی علیه السلام در پاسخ به نحوه رفتارش بعد از رسول خدا از عهد و پیمان رسول خدا و پایبندی خویش به این عهد و پیمان سخن گفته است. در این منابع در مورد جزئیات آن عهد و پیمان توضیح بیشتری نیامده است.

ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶، ۱۳۷۸: ۲۹۵/۲) در شرح نهج البلاغه پس از اینکه سخنی از امام

علی علیه السلام نقل کرده که در آن به عهد و پیمان رسول خدا با خویش اشاره دارد. در شرح سخن امام علیه السلام، این عهد و پیمان را مربوط به ترک ایجاد اختلاف و درگیری دانسته است. سید بن طاووس (۱۳۷۰: ۱۸۰) نیز به نقل از امام علی علیه السلام آورده است، سفارش رسول خدا این بود که اگر درباره تو اختلاف کردند، آنان را رها کن. شیخ مفید (متوفای ۴۱۳، ۱۴۱۳ الف: ۱۸۷) در گفتاری از امام علی علیه السلام آن سفارش رسول خدا را تا حدودی روشن تر می کند. در آن گفتار، امام علی علیه السلام می فرماید: خدایا تو می دانی که پیامبر امی صلی الله علیه و آله به من دستور داده است، اگر بیست نفر با تو همراهی کردند، با آنان به جهاد برخیزم. طوسی (متوفای ۴۶۰، ۱۴۱۱: ۱۹۳، ۳۳۵) نیز وصیت رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام را این گونه آورده است: ای علی! همانا قریش بعد از من بر ضد تو خواهند شد و همگی آنها بر ظلم کردن و چیره شدن بر تو اجتماع خواهند کرد، اگر یآوری داشتی با آنها نبرد کن و اگر یآوری نیافتی، دست نگه دار و خونت را حفظ کن (نیز نک. طبرسی، ۱۴۰۳: ۷۵/۱). این سفارش های رسول خدا بیانگر این است که امام علی علیه السلام موظف بوده در صورت داشتن توانایی و نیروی کافی، به منظور بازگرداندن حق خویش قیام کند. برخی از سخنان امام علی علیه السلام مؤید همین برداشت است. از جمله ایشان فرمود: اگر چهل نفر حامی جدی داشتیم، سکوت نمی کردم (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۴۷/۲؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۱۹۱/۱). بنابراین علی علیه السلام بر اساس سفارش رسول خدا مأمور بود تا در صورت توانایی و داشتن حامی و بدون اینکه اختلاف و تفرقه ای پیش آید، حق را بازگرداند و در غیر این صورت باید صبر کند. با این حال آیا در جامعه پس از رحلت رسول خدا شرایط لازم برای قیام فراهم بوده است تا امام علیه السلام بتواند بدون اینکه خطری جامعه نوپای اسلامی را تهدید کند و در جامعه آشوب و اختلاف ایجاد شود، امر خلافت را بازگرداند؟

۲. وضعیت خاص جامعه اسلامی

با گذشت یک دهه از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان رهبر جامعه اسلامی رحلت کرد. با رحلت آن حضرت، امام علی علیه السلام که پیشتر توسط رسول خدا نامزد خلافت شده بود (ابن حنبل، بی تا: ۸۴/۱؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ۱۸۷/۲؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۵۶/۲؛ مفید، بی تا: ۱۷۶/۱؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۱/۱۲)، به عللی خاص کنار گذاشته شد و ابوبکر به خلافت رسید. این تحولات مهم و سرنوشت ساز، جامعه اسلامی را با وضعیت جدیدی روبه رو کرد که به امام علی علیه السلام اجازه نداد تا برای بازگرداندن قدرت، دست به شمشیر ببرد.

۲-۱. فقدان مقبولیت مردمی و نداشتن حامی

تصدی حکمرانی توسط امام علی علیه السلام نیاز به بیعت جمعی مردم با آن حضرت و مقبولیت ایشان در جامعه داشت. شواهد تاریخی نشان می دهد که این بیعت و مقبولیت پس از رحلت رسول خدا برای امام علی علیه السلام وجود نداشت. در یکی از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن اشاره به حق جانشینی خویش، از عدم مقبولیت مردمی سخن به میان آمده است. «همانا چون خداوند پیامبرش را به سوی خود فراخواند، گفتیم ما

اهل و عترت و وارثان و اولیای پیامبر ﷺ هستیم و دیگران را در این جهت با ما مشارکت نیست و کسی را نشاید که در حکومت او، با ما بستیزد و چنین نباشد که کسی در حق ما طمع ورزد؛ ولی ناگاه مردم ما را تضعیف کرده و در حکومت پیامبر ﷺ با ما به ستیز برخاستند! لاجرم حکومت از آن دیگران شد» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۳۰۷/۱). امام علی علیه السلام در این فرمایش ضمن اشاره به حق جانشینی خویش، صراحتاً به عدم همکاری مردم با خویش بلکه تضعیف موقعیت اهل بیت علیهم السلام توسط مردم سخن گفته است. در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه (بی تا: ۵۳) نیز به این عدم مقبولیت اشاره شده است.

مقبولیت مردمی و رضایت ایشان به حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام که در فرمایشی از رسول خدا نیز خطاب به علی علیه السلام بر آن تأکید شده بود (طبری، ۱۴۱۵: ۴۱۷؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۳۲۶/۲۰؛ محمودی، ۱۳۷۶: ۱۹۴/۵) در اندیشه امام علیه السلام به قدری مهم بود که آن حضرت پس از کشته شدن عثمان نیز بر همین امر تأکید داشت و فرمود: بیعت با من جز با رضایت مسلمانان عملی نخواهد شد (طبری، ۱۳۸۷: ۴۲۷/۴؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۹/۱۱؛ نویری، بی تا: ۱۱/۲۰). پس از قتل عثمان و با شکل‌گیری اجتماع مردمی بود که امام علیه السلام خواسته آنان را جهت حاکمیت بر ایشان پذیرفت (نهج البلاغه، بی تا: ۵۰؛ نک. حاجی زاده، ۱۳۹۳: ۲۰۵-۲۳۸؛ ارسطو، ۱۳۷۹: ۱۱۰-۱۲۸؛ محسنی، ۱۳۸۴: ۱۲۹-۱۵۸). بنابراین با توجه به این شرایط، امیرالمؤمنین علیه السلام که رضایت، حمایت و مقبولیت مردمی را به همراه نداشت، دلیلی برای مخالفت با دستگاه حاکمیت و قیام مسلحانه علیه آنان نمی‌دید و ناچار بود با صبر، مصالحه و سکوت این دوران را سپری کند.

عدم مقبولیت امام علیه السلام در جامعه را می‌توان از میزان حامیان آن حضرت نیز نشان داد. بر اساس شواهد تاریخی امام علی علیه السلام پس از به دست گرفتن خلافت توسط ابوبکر، از حامیان جدی و کافی برخوردار نبود تا بتواند با کمک آنان حق خویش را باز پس گیرد. بر اساس نقلی، آن حضرت چند شب همراه حضرت زهرا علیها السلام و حسنین علیهم السلام با سران انصار و احتمالاً عده‌ای از مهاجران ملاقات کرد و از آنان خواست تا خلافت را به مسیر اصلی‌اش بازگردانند، اما از آنان پاسخ مساعدی دریافت نکرد (دینوری، ۱۴۱۰: ۱۲/۱؛ یعقوبی، بی تا: ۸۵/۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۴/۱۱، ۴۷/۲؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۷۵/۱، ۸۱). حتی گفته شده امیرالمؤمنین علیه السلام در آن زمان از کسانی که اعلام آمادگی می‌کردند، درخواست کرد تا با سرهای تراشیده و در زمانی خاص نزد وی حاضر شوند، اما تنها سه یا چهار نفر حاضر به همکاری شدند (کلینی، ۱۳۶۲: ۳۳/۸؛ یعقوبی، بی تا: ۱۲۶/۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۴/۱۱؛ مفید، ۱۴۱۳: الف: ۶؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۱۶۰/۱). همچنین آن حضرت در پاسخ جندب بن عبدالله که از وجود حامیانی سخن گفته بود که می‌توانند آن حضرت را در برابر مخالفانش حمایت کنند، به شدت از تهایی خویش شکوه کرد و فرمود: حتی امید ندارد که از صد تن، یک تن به وی پاسخ مثبت دهد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۵۷/۹). امام حسن علیه السلام نیز در خطابه صلح با معاویه، فرمود: پدرم در آغاز از بیعت خودداری ورزید و در رویارویی با مخالفان به استدلال روی آورد و یارانش را به کمک طلبد ولی حمایت نشد (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۶۶؛ ابومعاش، ۱۳۸۹: ۲۵۱/۱).

علاوه بر این، از سخنان آن حضرت در نهج البلاغه و سایر منابع متقدم، می‌توان فهمید که ایشان به جز اهل بیت خویش و شماری اندک از صحابه، یاران دیگری نداشت تا به کمک آنان و بدون هیچ آسیبی به جامعه نوپای اسلامی قیام کند و امر خلافت را بر عهده گیرد. در خطبه سوم نهج البلاغه (بی تا: ۴۸) امام علیه السلام از دست خالی خویش جهت قیام سخن گفته است. آن حضرت در سخنان خویش اشاره دارد که اگر چهل نفر حامی جدی و با اراده می‌داشت، با حاکمیت برخورد کرده و دست به قیام می‌زد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۴۷/۲؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۱۹۱/۱؛ مجلسی، ۱۳۶۳: ۱۳۶۹/۲۹). در مورد دیگری آن حضرت سوگند یاد می‌کند که اگر ۳۰ نفر حامی جدی می‌داشت، ابوبکر را کنار می‌زد (کلینی، ۱۳۶۲: ۳۳/۸). بر اساس روایات، حامیان آن حضرت نیز عمدتاً از خاندان خودش بودند و امام علیه السلام در میان سایر مردم، حامیان چندانی نداشته است. در خطبه ۲۶ نهج البلاغه (بی تا: ۶۸)، امام علیه السلام می‌فرماید: نگاه کردم و ندیدم (برای گرفتن حق خود) یآوری جز خاندان خویش ندارم، به مرگ آنان راضی نشدم...». در خطبه ۲۱۷ نهج البلاغه نیز امام علیه السلام در جملاتی مشابه می‌فرماید: من در امر خود نظر افکندم نه یآوری دیدم و نه مدافع و همکاری، مگر اهل بیتم که مایل نبودم جانشان به خطر بیفتد...» (همان، ۳۳۶). ضمن اینکه در میان بنی‌هاشم نیز یاوران آن حضرت چندان قابل توجه و قدرتمند نبودند. امام باقر علیه السلام در یکی از سخنان خویش در پاسخ به سؤال شخصی که از جایگاه و تعداد بنی‌هاشم سخن گفته بود و اینکه چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با وجود آنها، دست به قیام نزد؟ ضمن اشاره به از دست رفتن برادر آن حضرت، جعفر و عموی ایشان، حمزه از باقی ماندن دو هاشمی ضعیف و تازه ایمان یعنی عباس و عقیل که این دو نیز از طلقاء بودند سخن گفته است (کلینی، ۱۳۶۲: ۱۹۰/۸). امری که نشان می‌دهد آن حضرت حتی در میان بنی‌هاشم نیز یاورانی قدرتمند و تأثیرگذار به اندازه کافی نداشته است تا بتواند به کمک آنان حق از دست رفته خویش را بازگرداند. بنابراین روایات دلالت دارند که امام علی علیه السلام به جز اهل بیت علیهم السلام خویش که آنان نیز تعدادشان چندان زیاد نبود و یا به جهاتی خاص از توانایی کافی برخوردار نبودند و تعداد معدوی از صحابه مخلص، یاور دیگری نداشته است و اگر می‌خواست با کمک خاندان خویش و این یاران انگشت شمار، دست به قیام بزند، جان آنان به خطر می‌افتاد. بنابراین حضرت ترجیح داد صبری تلخ و جانکاه در پیش گیرد و دست به قیام نزند (نهج البلاغه، بی تا: ۴۸، ۶۸، ۳۳۶).

پیشتر بیان شد که ابوسفیان پس از بیعت با ابوبکر نزد علی علیه السلام آمد و از حضرت خواست تا با ایشان بیعت کند. وی حتی اعلام کرد که می‌تواند به منظور بازگرداندن حاکمیت، نیروی کافی در اختیار امام علیه السلام قرار دهد. ولی علی علیه السلام با بی‌اعتنایی خواسته او را رد کرد (زبیر بن بکار، ۱۴۱۶: ۵۷۷-۵۷۸؛ منقروی، ۱۴۰۴: ۹۱؛ یعقوبی، بی تا: ۱۲۶/۲؛ طبرسی، ۱۳۸۷: ۲۰۹/۳؛ مفید، بی تا: ۱۹۰/۱). سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه چرا امام علی علیه السلام روی کمک ابوسفیان حساب باز نکرد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت اولاً تردیدی نیست آنچه ابوسفیان را برانگیخته بود که چنین پیشنهادی به امام علی علیه السلام بدهد، نه اعتقاد او به ولایت علی علیه السلام، بلکه تعصبات قبیله‌ای او بوده است (زبیر بن بکار، ۱۴۱۶: ۵۷۷؛ ابن‌سعد، ۱۴۱۰: ۹۷/۴؛ یعقوبی،

بی تا: ۱۲۶/۲؛ طبری، ۱۳۸۷: ۲۰۹/۳؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۱۶۷۹/۴). ثانیاً سخنی که امام علی علیه السلام در پاسخ به این خواسته ابوسفیان داده، کاملاً صراحت دارد که ابوسفیان نه از سر خیرخواهی، بلکه به منظور فتنه‌گری چنین پیشنهادی به حضرت داده است. حضرت به وی فرمود: «به خدا سوگند تو هدفی جز فتنه انگیزی نداری! تو برای اسلام جز بدی را نمی خواهی. ما به نصیحت تو نیاز نداریم» (طبری، ۱۳۷۸: ۲۰۹/۳؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۳۲۶/۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۱۸/۶). از این فرمایش امام علیه السلام برداشت می‌شود که پاسخ مثبت امام علی علیه السلام به درخواست ابوسفیان منافع و مصالح اسلام را نمی‌توانست در جامعه تأمین کند؛ بلکه موجب شعله‌ور شدن آتش فتنه در جامعه نوپای اسلامی می‌شد. علی علیه السلام در جای دیگری و در پاسخ به نامه معاویه، ضمن اشاره به درخواست بیعت پدر وی ابوسفیان با آن حضرت، می‌فرماید: من به خاطر ترس از تفرقه میان مسلمانان که تازگی از کفر و جاهلیت خارج شده بودند، از پذیرش خواسته او خودداری کردم (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۸۱/۲). بنابراین سخنان امام علی علیه السلام در این زمینه کاملاً صراحت دارند که پذیرش درخواست ابوسفیان به مصلحت جامعه اسلامی نبوده است. سؤال دیگری که در اینجا مطرح است اینکه چه خطراتی در آن زمان جامعه اسلامی را تهدید می‌کرد که امام علیه السلام با ملاحظه آن خطرات، از قیام دست برداشته است؟

۲-۲. خطرات تهدید کننده اسلام

رحلت رسول خدا در زمانی اتفاق افتاد که هنوز جامعه اسلامی از قدرت چندانی برخوردار نبود. مسلمانان شبه‌جزیره عربستان در این زمان عمدتاً کسانی بودند که در همان سال‌های پایانی حیات رسول خدا پذیرای دین جدید شده بودند. بنابراین هرگونه اختلاف و درگیری در جامعه اسلامی، می‌توانست آسیب جدی به اصل اسلام وارد سازد. امام علی علیه السلام در یکی از سخنان خویش به همین مطلب اشاره کرده است. حضرت می‌فرماید: دیدم که صبر بر این کار، بهتر از جدایی افتادن در میان مسلمانان و ریخته شدن خون ایشان است و این در حالی است که مردم به تازگی مسلمان شده‌اند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ۳۰۸/۱). آن حضرت در همین روایت دین نوپای اسلام را به مشک تشبیه کرد که هرگونه بی‌توجهی به آن می‌تواند موجب فساد آن شود و کمترین قدرتی می‌تواند آن را به نابودی بکشاند (همان، ۳۰۸/۱). این سخنان امام علیه السلام به این معنا بود که هرگونه درگیری داخلی در مرکز خلافت اسلامی می‌توانست فرصت را در اختیار دشمنان اسلام قرار دهد تا به راحتی نهال نوپای اسلام را از ریشه بخشکانند و نابود سازند. امام حسن علیه السلام نیز در نامه‌ای به معاویه، علت عدم درگیری امام علی علیه السلام و اندک یارانش را با ابوبکر، ترس آن حضرت از سوء استفاده منافقان، نابودی و فساد دین برشمرده است (همان، ۳۴/۱۵). از طرفی باید توجه شود که امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ دلبستگی به حکومت نداشت و صرف دستیابی به مقامات دنیوی برایش بسیار خوار و بی‌مقدار بود (نهج البلاغه، بی تا: ۷۶، نامه ۶۲، ۴۵۱؛ تقفی کوفی، ۱۳۵۳: ۳۰۵/۱، ۳۰۶). آن حضرت حکومت را صرفاً ابزاری برای حفظ و اجرای قوانین اسلام و احقاق حق و احیاء سنت رسول خدا می‌دانست (نهج البلاغه، بی تا: ۱۸۸). بنابراین ترجیح داد با سکوت خویش و با گذشتن از حق خویش، هیچ خطری

متوجه اصل اسلام نشود که هنوز از استواری کاملی برخوردار نبود.

۲-۲-۱. ارتداد و ظهور پیامبران دروغین

یکی از خطرات مهمی که جامعه نوپای اسلامی را تهدید می کرد و در تصمیم امام علیه السلام نقش داشت، خطر بازگشت از اسلام و پیدایش پیامبران دروغین بود. شواهد تاریخی نشان می دهند در اواخر حیات رسول خدا و به خصوص پس از رحلت آن حضرت، مسلمانان گرفتار فتنه‌هایی چون ظهور پیامبران دروغین و ارتداد شدند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۷۰/۲؛ نهج البلاغه، بی تا: ۴۵۱). بر اساس نقلی «چون پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت اعراب مرتد شدند، یهودیان سربرافراشته و مسیحیان خوشحالی کردند...» (ابن هشام، بی تا: ۶۶۵/۲؛ طبری، ۱۳۸۷: ۲۲۵/۳). امام علی علیه السلام با مشاهده چنین حوادثی نمی خواست تا با قیام خویش، اجازه دهد این امور به اسلام ضربه بزند و موجب نابودی آن شود.

آن حضرت در نهج البلاغه (بی تا: ۴۵۱) می فرماید: «تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم، اطراف فلان (ابوبکر) بود که با او بیعت کنند... با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله را نابود سازند. (در اینجا بود که) ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگ تر بود... پس برای دفع این حوادث به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پابرجا و محکم شد». در اینجا امام علی علیه السلام ضمن اشاره به بیعت مردم با ابوبکر، از خطر ارتداد که در آن زمان متوجه دین اسلام شده بود سخن گفت. نه تنها دست به قیام نزد بلکه تلاش کرد تا با همراهی و همکاری با دستگاه خلافت این خطر را از اسلام دور کند. در جای دیگری آن حضرت ضمن اشاره به بیعت مردم با خلیفه اول، از همراهی خویش با حاکمیت سخن گفته و می فرماید ترسیدم که مردم کافر شوند و به جان یکدیگر بیفتند (سید بن طاووس، ۱۳۹۹: ۴۱۲/۲).

امیرالمؤمنین علیه السلام سوگند یاد کرد که اگر از اختلاف میان مسلمانان، ارتداد ایشان و نابودی دین ترسی نداشت، تا جایی که می توانست شرایط را تغییر می داد (مفید، ۱۴۱۳: ۱۵۴ - ۱۵۵؛ همو، ۱۴۲۹: ۴۳۷؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۴۹۷/۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۳۰۷/۱، ۳۰۸). این سخن امام علیه السلام نیز نشان می دهد آن حضرت در اندیشه قیام و بازگرداندن حق خویش بوده است، اما با ارزیابی اوضاع به این نتیجه رسید که هرگونه رفتار دیگری و از جمله قیام مسلحانه، می تواند سبب اختلاف میان مسلمانان و بازگشت آنان به کفر شود و نابودی اسلام را در پی داشته باشد.

امام باقر علیه السلام نیز در حدیثی ضمن اشاره به بیعت مردم با ابوبکر می فرماید: هیچ مانعی نبود که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را به سوی خویش بخواند الا اینکه آن حضرت ترسید با این کارش مردم از اسلام بازگشته و به بت پرستی روی آورند بنابراین آن حضرت ترجیح داد مردم به جای ارتداد در همین وضعیت رها شوند (کلینی، ۱۳۶۲: ۲۹۵/۸). در حقیقت امام باقر علیه السلام اشاره دارد که امام علی علیه السلام از میان بد (پذیرش

حاکمیت ابوبکر) و بدتر (بازگشت مسلمان به کفر)، بد را انتخاب کرد و دست به قیام نزده بود. امام صادق علیه السلام نیز در پاسخ به سؤال زراره که چرا امام علی علیه السلام دست به شمشیر نبرد و قیام نکرد، فرمود: آن حضرت از خطر ارتداد مردم ترسید (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ۲۷۳/۱). تمامی این شواهد نشان می‌دهند که پس از رحلت رسول خدا و از دست رفتن خلافت، امام علی علیه السلام قیام و درگیری را در مرکز خلافت اسلامی برای اسلام که مراحل آغازین خویش را می‌پیمود، بسیار خطرناک می‌دانست و توجه داشت که قیام در آن زمان، سبب بازگشت عده‌ای از اسلام و نابودی دین خواهد شد. بنابراین، از حق خویش گذشت و صبر کرد.

۲-۲-۲. از بین رفتن وحدت مسلمانان

قرآن کریم در آیات متعددی (آل عمران/۱۰۳، ۱۰۵، انفال/۴۶، مؤمنون/۵۲، انعام/۶۵، روم/۳۱-۳۲، حشر/۱۴) مسلمانان را به وحدت و همدلی فراخوانده و آنان را از تفرقه به عنوان عاملی که می‌تواند سبب سستی و ضعف شود، برحذر داشته است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با تدابیر و سخنان حکیمانه خویش، موجبات وحدت میان مسلمانان را در مدینه و در تمامی مناطقی که دین اسلام را پذیرفته بودند، فراهم ساخت.

امیرمؤمنان علیه السلام به عنوان بزرگترین شاگرد مکتب اسلام و پایندترین شخصیت مسلمان به آموزه‌های اسلامی، هم در سیره گفتاری و هم در سیره رفتاری خویش بر وحدت و یگانگی امت اسلامی تأکید داشته است. آن حضرت وحدت و برادری را ارزشمندترین نعمتی دانسته که خداوند به امت اسلامی ارزانی داشته است (نهج البلاغه، بی‌تا: ۲۹۸). از منظر آن حضرت حفظ وحدت و همدلی و پرهیز از تفرقه و جدایی، همواره در طول تاریخ موجب عزت، سلامتی و عافیت جوامع شده و در مقابل، کینه‌توزی، حسادت، پشت کردن به یکدیگر و از هم بریدن، موجب کاسته شدن قدرت و سلطه دشمنان شده است (همان، ۲۹۶-۲۹۷). ایشان که همواره در سخنان خویش بر همراهی و همدلی با جماعت مسلمانان تأکید داشت، ایجاد تفرقه و متعاقب آن فتنه در جامعه را خواسته شیطان دانسته است (همان، ۱۸۴، ۱۷۷). مطالعه زندگی آن حضرت به خصوص در دوره خلفا و دوران حاکمیت خود آن حضرت نشان می‌دهد، حفظ وحدت در جامعه اسلامی از اصول اساسی سیره سیاسی ایشان بوده است. علی علیه السلام در یک مورد بیان کرده که کسی در امت محمد صلی الله علیه و آله به اندازه وی دغدغه وحدت نداشته است (همان، ۴۶۶).

با رحلت رسول خدا و بیعت با ابوبکر، طبیعی بود که اختلافاتی میان حامیان امام علی علیه السلام که آن حضرت را منتخب رسول خدا می‌دانستند، و طرفداران ابوبکر رخ دهد. این اختلافات و تنش‌ها که وحدت جامعه اسلامی را به مخاطره می‌افکند، دیگر عاملی بوده که امام علیه السلام را به سکوت و عدم قیام متقاعد کرد. شواهد تاریخی نشان می‌دهند که تنش‌ها و اختلافاتی جدی در آن زمان میان مسلمانان رخ داده است. گویا میان تعدادی از انصاری که از بیعت با ابوبکر پشیمان شده بودند و مهاجرین قریشی طرفدار خلافت ابوبکر مشاجراتی رخ داده بود. بگو مگو و اختلافات به حدی بود که شاعران هر گروه به پاسخ‌گویی به

یکدیگر پرداختند (زبیر بن بکار، ۱۴۱۶: ۵۸۴-۵۸۷؛ یعقوبی، بی تا: ۱۲۳/۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۹/۶-۲۰). این اختلافات موجب نگرانی علی علیه السلام شد که سخت طرفدار وحدت جامعه اسلامی بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از سخنان خویش ضمن اشاره به شایستگی اهل بیت علیهم السلام جهت جانشینی رسول خدا، از پیدایش اموری پس از رحلت رسول خدا سخن گفته است که آن حضرت را وادار به صبری جانکاه جهت کسب رضایت الهی کرده است. امام علیه السلام در بخشی از این سخنان که هنگام حرکت به عراق به منظور مقابله با ناکثین ایراد کرده، می فرماید: صبر بر این حوادث، بهتر از آن بود که میان مسلمانان تفرقه ایجاد شود و خون آنان ریخته شود (مفید، بی تا: ۲۴۹/۱). این سخن امام علیه السلام نشان می دهد چنانچه آن حضرت دست به قیام می زد، وحدت جامعه اسلامی به تفرقه تبدیل می شد و عده ای جان خویش را از دست می دادند.

نگرانی امام علیه السلام از پدید آمدن تفرقه در میان مسلمانانی که تازه از کفر و جاهلیت خارج شده بودند، از نامه ای که حضرت به معاویه نوشته نیز هویداست (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۸۱/۲). امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن اشاره به داستان از دست رفتن حق خویش، می فرماید اگر از اختلاف میان مسلمانان نگرانی نداشتیم، شیوه دیگری را برمی گزیدم (مفید، ۱۴۱۳: ۱۵۴-۱۵۵؛ همو، ۱۴۲۹: ۴۳۷؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۳۰۷/۱، ۳۰۸؛ ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۴۹۷/۲). این سخن امام علیه السلام به این معناست که سکوت آن حضرت بدان جهت بوده که ایشان نگران از دست رفتن اتحاد جامعه نوپای اسلامی بوده است وگرنه دست به قیام می زد و حق خویش را بازپس می گرفت. امام علی علیه السلام به جهت همین نگرانی اش، از کسانی چون بریده اسلمی که با ابوبکر بیعت نکرده بودند، خواست که همانند دیگران بیعت کرده و به جمع مسلمانان بپیوندند و موجب پراکندگی مسلمانان نشوند. سپس فرمود اینان مرا مخیر ساخته اند که یا بیعتی که سزاوارش نیستند از من بگیرند و یا با آنان نبرد کنم و بین مسلمانان جدایی افکنم (سید مرتضی، ۱۴۱۰: ۲۴۳/۳؛ طوسی، ۱۳۸۲: ۷۸/۳).

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام مصلحت دید تا اختلافات درونی جامعه اسلامی جدی نشود و فتنه ای در نگیرد (مفید، ۱۴۲۹: ۴۱۶). ایشان با هر رخدادی که اصل وحدت را به خطر می انداخت مقابله می کرد. از این رو در آن زمان امام علیه السلام فرزند ابولهب را از تکرار شعری که در دفاع از خلافت حضرت و نکوهش کسانی که او را از خلافت کنار نهاده بودند، سروده بود، منع کرد و سلامت دین را از هر چیز دیگری مهم تر دانست (زبیر بن بکار، ۱۴۱۶: ۵۸۰؛ یعقوبی، بی تا: ۱۲۴/۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۲۱/۶). امام علی علیه السلام با همین فلسفه، درخواست همسر محبوبش، فاطمه علیه السلام را نیز جهت قیام رد کرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۱۳/۱۱).

در واقع علی علیه السلام، عزت و اقتدار اسلام و نظام اسلامی و حفظ آن را بر حقوق سیاسی و شخصی خویش مقدم می دانست و در راه حفظ این اقتدار از هیچ کوششی دریغ نداشت. بعدها نیز امام علی علیه السلام به جهت وجود دشمنانی چون معاویه، از طرح سؤالات یاران خویش درباره علت کنار گذاشته شدنش از

خلافت، انتقاد داشت و تلاش کرد تا یاران خویش را متوجه خطر مهم‌تری که مسلمانان را تهدید می‌کرد، سازد (نهج البلاغه، بی‌تا: ۲۳۱؛ سید بن طاووس، ۱۳۹۹: ۱۷۳؛ مجلسی، ۱۳۶۳: ۷/۳۰).

به طور خلاصه باید گفت سیاست کلی امیرالمؤمنین علیه السلام در دوره خلفا، مامشات، تسالم مصلحتی، همراهی با سواد بیشتر مسلمانان (نهج البلاغه، بی‌تا: ۱۸۴) و حفظ وحدت در جامعه اسلامی با هدف تقویت اسلام بوده است (صدوق، ۱۴۱۳: ۱۹۱/۴؛ نهج البلاغه، بی‌تا: ۴۲۱، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۵۵؛ مفید، ۱۴۲۹: ۴۱۶). بیعت آن حضرت با خلفا (بخاری، ۱۴۱۰: ۸۳/۵؛ نیشابوری، بی‌تا: ۱۵۴/۵) که ظاهراً در نهج البلاغه (بی‌تا: ۸۱) نیز شواهدی بر آن هست (نیز نک. مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۳۹۸/۲) و شرکت امام علیه السلام در نماز جماعت ابوبکر و دیگر خلفا (اشعری قمی، ۱۴۰۸: ۱۲۹؛ بروجردی، ۱۳۸۶: ۲۹۷/۷) که در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز مورد تأیید قرار گرفته (اشعری قمی، ۱۴۰۸: ۱۲۹؛ مجلسی، ۱۳۶۳: ۳۷۷/۱۰۰؛ بروجردی، ۱۳۸۶: ۴۱۵/۶) و برخی بر اساس آن فتوا به جواز نماز خواندن با اهل سنت را داده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۴۵۴/۱)، همچنین همکاری و همفکری با خلفا (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۹۴/۶) در راستای همین سیاست بوده است. شخصیت قابل تحسین او، والاتر از آن بود که با عدم ملاحظه و همکاری در حل مشکلات مسلمانان، موجبات نارضایتی عمومی و نهایتاً تزلزل اسلام را فراهم آورد (نهج البلاغه، بی‌تا: ۴۵۱).

نتیجه

بازخوانی عوامل عدم قیام امام علی علیه السلام پس از رحلت رسول خدا نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام از سوی رسول خدا مأمور به صبر بود، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، آن حضرت را در هر صورت و شرایطی مأمور به صبر و عدم قیام نکرده بود؛ بلکه ایشان از امام علیه السلام خواسته بود تا در صورت نبود شرایط و عدم همکاری مردم، صبر کرده تا خطری متوجه اسلام نشود. تردیدی نیست هرگونه قیام و حرکتی که بدون فراهم بودن شرایطش انجام شود، نتیجه‌ای جز ناکامی و شکست و از دست دادن نیروها در پی نخواهد داشت. پس از رحلت رسول خدا و از دست رفتن خلافت، امیرالمؤمنین علیه السلام با شرایط خاصی مواجه شد که ایشان را از قیام مسلحانه بازمی‌داشت. آن حضرت افزون بر عدم اقبال عمومی، با ارتداد برخی از مسلمانان و ادعای نبوت برخی دیگر مواجه شد. تهدیدات و خطرات خارجی نیز اسلام نوپا را تهدید می‌کرد. تنش‌های میان مهاجرین و انصار نیز می‌توانست سبب زنده شدن رقابت‌های قبیله‌ای و اختلافات دورنی جامعه اسلامی شود. از این رو امام علی علیه السلام از درافتادن با حکومت خودداری ورزید و با صبوری در خور تحسین، تلاش‌های خود را در جهت سامان داد که هیچ خطری متوجه اسلام نشود. بنابراین آن حضرت به منظور حفظ اصل اسلام از قیام علیه دستگاه خلافت خودداری کرد و از دست رفتن حق خویش را با درپیش گرفتن صبوری تلخ و جانکاه قابل تحمل کرد. به عبارت دیگر هدف اصلی آن حضرت حفظ اسلام بود؛ از این رو سیاست‌های آن حضرت از جمله قیام و تشکیل حکومت حول این محور سامان می‌یافته است.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه (بی‌تا)، تحقیق صبحی‌الصالح، قم، موسسه دار‌الهمجره.
- ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۳۷۸ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بی‌جا، دار‌الکتب‌العربیة.
- ابن‌اثیر، عزالدین (۱۴۰۹)، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، دارالفکر.
- ابن‌سعد، محمد (۱۴۱۰)، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب‌العلمیة.
- ابن‌شهر آشوب، ابوجعفر محمد بن علی (۱۳۷۶)، مناقب، نجف، مطبعة الحیدریة.
- ابن‌عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲)، الاستیعاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل.
- ابن‌هشام، عبدالملک (بی‌تا)، السیرة النبویة، بیروت، دار‌المعرفة.
- ابومعاش، سعید (۱۳۸۹)، فضائل امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب (ع) فی القرآن‌الکریم، قم، دارالموده.
- ابن‌حنبل، احمد (بی‌تا)، مسند احمد بن حنبل، بیروت، دار‌صادر.
- ارسطو، محمد جواد (۱۳۷۹)، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی (ع)»، فصلنامه حکومت اسلامی، ویژه‌نامه حکومت علوی، دفتر اول، شماره ۱۷، پاییز.
- اشعری قمی، احمد بن محمد بن عیسی (۱۴۰۸)، النوادر، قم، مدرسه امام مهدی (ع).
- انصاری مقدم، علیرضا (۱۳۷۹)، «علل سکوت علی (ع)»، فصلنامه فرهنگ کوثر، سال چهارم، شماره ۴۷، بهمن.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۰)، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر.
- بروجردی، سید حسین (۱۳۸۶)، جامع احادیث‌الشیعة، تهران، فرهنگ سبز.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷)، أنساب الأشراف، چ اول، بیروت، دارالفکر.
- تازی، جلیل (۱۳۸۳)، «عوامل نادیده گرفتن غدیر و اجتماع در سقیفه»، معرفت، شماره ۷۷.
- ثقفی کوفی، ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (۱۳۵۳)، الغارات، تحقیق جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی.
- حاجی‌زاده، یدالله (۱۳۹۳)، «استنکاف ابتدایی و پذیرش نهایی خلافت از سوی امام علی (ع)»، فصلنامه علمی- پژوهشی شیعه‌شناسی، سال دوازدهم، شماره ۴۶، تابستان.
- خاتمی، سید احمد (۱۳۷۶-۱۳۷۷)، «امام علی (ع) و بیست و پنج سال سکوت»، مجله پاسدار اسلام، شماره ۱۹۵.
- دینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (۱۴۱۰)، الامامه و السیاسة، تحقیق علی شیری،

بيروت، دارالأضواء.

- زبير بن بكار (١٤١٦)، الأخبار الموفقيات، تحقيق سامى العانى، قم، الشريف الرضى.
- سيد بن طاووس، رضى الدين على بن موسى (١٣٩٩)، الطرائف، قم، خيام.
- _____ (١٣٧٠)، كشف المحجة، نجف، المطبعة الحيدرية.
- سيد رضى، محمد بن حسين (١٤٠٦)، خصائص الائمة (ع)، تحقيق محمد هادى امينى، مشهد، آستان قدس رضى.

- سيد مرتضى، ابوالقاسم على بن حسين بن موسى (١٤١٠ق)، الشافى فى الامامه، تهران، الامام الصادق.

- شوشترى، محمد تقى (١٣٧٦)، بهج الصباغه، تهران، اميركبير.
- صدوق، محمد بن على بن بابويه (١٤١٤)، اعتقادات الإماميه، قم، كنگره شيخ مفيد.
- _____ (١٤٠٤)، عيون أخبار الرضا (ع)، قم، موسسه اعلمى للمطبوعات.

- _____ (١٤١٣ق)، من لا يحضره الفقيه، قم، جامعه مدرسين.
- طبرسى، احمد بن على (١٤٠٣)، الاحتجاج، مشهد، مرتضى.
- طبرى، محمد بن جرير (١٣٨٧)، تاريخ طبرى، بيروت، دار التراث.
- _____ (١٤١٥)، المسترشد، كوشانپور، مؤسسة الثقافة الاسلاميه.
- طوسى، محمد بن حسن (١٤١٤ق)، امالى، قم، دار الثقافة.
- _____ (١٣٨٢)، تلخيص الشافى، قم، انتشارات المحبين.
- _____ (١٤١١)، الغيبه، قم، دار المعارف الاسلاميه.
- كلينى، محمد بن يعقوب (١٣٦٢)، كافي، تهران، اسلاميه.
- مجلسى، محمد باقر (١٣٦٣)، بحار الانوار، تهران، اسلاميه.
- محسنى، على (١٣٨٤)، «امام على (ع) و رويکرد مردمى به مقوله حكومت و خاستگاه آن»، فصلنامه علمى-پژوهشى سياست اسلامى، دوره اول، شماره ١، تابستان.
- محمدى ريشهرى، محمد (١٣٨٢)، «انگيزه هاى بيعت امام پس از خوددارى»، دانشنامه اميرالمومنين (ع)، قم، دارالحديث.

- محمودى، محمد باقر (١٣٧٦)، نهج السعادة، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- مفيد، محمد بن محمد بن نعمان (بى تا)، الارشاد، قم، دارالمفيد.
- _____ (١٤١٣ الف)، اختصاص، قم، دار المفيد.
- _____ (١٤١٣ ب)، امالى، قم، كنگره شيخ مفيد.
- _____ (١٤٢٩)، الجمل والنصره لسيد العتره فى حرب البصره، قم،

بوستان کتاب.

- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵)، پیام امام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- _____ (۱۴۱۱)، القواعد الفقہیہ، قم، مدرسہ امام امیرالمومنین (ع).
- منقری، نصر بن مزاحم (۱۴۰۴)، وقعہ صفین، تحقیق عبدالسلام محمد ہارون، قم، کتابخانہ آیت اللہ مرعشی نجفی.
- نیشابوری، مسلم بن حجاج (بی تا)، صحیح مسلم، بیروت، دار الفکر.
- نویری، شہاب الدین احمد بن عبد الوہاب (بی تا)، نہایۃ الازب فی فنون الادب، مصر، وزارتہ الثقافہ و الارشاد القومی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح (بی تا)، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر.